



کلیاتی درباره فرهنگ

فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار صورت تصحیح شده نصاب ترکی منسوب به قطران است. مبنای تصحیح تنها نسخه آن است که در مدرسه سپهسالار (مطهری کنونی) موجود بوده. مصحح سال تألیف را میان سالهای ۷۴۴ هجری قمری (سال تألیف معیار جمالی) و ۹۳۲ (سال تألیف تحفه اوبهی) ^۱ و تاریخ تحریر نسخه مبنای تصحیح را قرن یازدهم ذکر می کند. آن گونه که از مقدمه برمی آید منابع تألیف تعدادی فرهنگ از جمله لغت فرس، معیار جمالی و صحاح الفرس است و منابع رجوع برای حل مشکلات تلفظی و املائی، تصحیح تحریفها و تصحیفها و یافتن نام سراینده شواهد عمدتاً معیار جمالی و لغت فرس و بعضی منابع مقدم بر مؤلف نظیر فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس، فرهنگ رشیدی و برهان قاطع بوده است.

مصحح با توضیح درباره تشابه میان لغات و عبارات و ترتیب آنها با ترتیب لغات در تحفه حافظ اوبهی همچنین مشابهت بسیار در معنیها و شواهد، آنها را از یک ریشه واحد یعنی لغت فرس می داند و در عین

حال با تیزبینی بسیار که محصول دقت در مقایسه دو فرهنگ است، احتمال یکی بودن هر دو را رد می کند. عمده وجوه اختلافی که در این زمینه مستند مصحح است و آن را به شیوه تفکیکی و مقوله بندی نظام داری توضیح داده است، از اختلاف مدخلها و ضبط آنها تا اختلاف در معنی و شواهد و سراینده آنها را در برمی گیرد که البته درباره هر یک از جنبه های گوناگون به شیوه ای علمی و همراه با مثال و مصداق در مقدمه مطرح شده است.

ویژگیهای فرهنگ مدرسه سپهسالار

پیداست فرهنگهایی از این دست بیش از آنکه به عنوان فرهنگ در معنای امروزش موضوعیت داشته باشند، سندی تاریخی از زبان اند، تنها نه از این جهت که می توان واژه های متداول در عصر تألیف را در آنها باز یافت، بلکه از این حیث که اجزایی از زبان را در مقطعی از تاریخ نشان می دهند و باز نمون زوایا، ابعاد و سطوحی از یک نظام اند با برجستگیها، تغییرات و برهم کنشهای اجزای درونی آن و چون این



● فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار

سما وزیریا

● تهران، سخن، ۱۳۸۰

فتح وا خوانند یعنی هُوَیْدَا.

(مصحح نیز در زیر نویس توضیح داده که این تلفظ زمان مؤلف بوده است.)

بعضی مدخلها نیز از راه مقایسه با کارکرد معنایی شان در زمان حاضر، سیر و جریان، توسع و تغییر معنی را نشان می دهند؛ خواننده خود در می یابد که چگونه معنی در سیری تاریخی تغییر یافته و به صورت امروزی درآمده است.

کودن: اسب پیر و پالانی^۳
 گاه از بعضی واژه های مندرج در گزاره های معنایی، با توجه به معنای امروز فرایند شدت یافتن بار عاطفی معنا در اثر گذشت زمان دریافت می شود:

آغال: آلهای سقط نابکار^۴ خانه بود.
 از فرایند قلب نیز نمونه های جالب توجهی در فرهنگ مذکور می توان یافت:

شملخ^۵: (توضیح مصحح: شملخ در برهان) شلغم

گونه اند، در زمانی را در کنار هم زمانی نشان می دهند. پژوهنده زبان از راه مطالعه یک پارچه آنها امکان دست یابی به اطلاعاتی وسیع را برای خود فراهم می آورد و از راه مطالعه مدخلهای متعددی که دارای یک معنی اند و گاه نیز از راه ارتباط میان مدخل و معنی، فرایند ابدال، قلب و حذف را ملاحظه می کند، آن هم نه به صورت منجمد شده، بلکه شیوه ضبط مؤلف به گونه ای است که گویی از راه توضیحات مبتنی بر مقایسه، فرایند تغییر را نیز در فرهنگ باز نموده است. مدخلهای زیر مصداقهایی از این نوعند.

خیتال؟ دروغ بود و حالا مزاح می گویند.

هویدا: چیزی باشد مبین و روشن ... حالا این لفظ را به ضم ها و

بخشوده، بخش و پهن کرده [بخش کرده]
 برغول: بقور
 نمونه های ایدال،
 ارمان بشیمانی و خسرت [امروز حرمان]
 استیم: آستین
 کپان: قبان
 گریز: گریخ
 وراز: گراز
 خماش و خماش: بسیار دوست دارنده
 باتنگان: بادنگان [امروز بادمجان]
 ریواس: ریواس، ریوایش
 نمونه اضداد:

شده است.
 انگشته دردو معنای مرد بزرگ بسیار مال و آلت زراعت دو مدخل
 در فرهنگ دارد.
 تالواسه (بی طاقی) و تصحیف آن بالواسه در دو مدخل آمده اند.
 در مورد بعضی مدخلها به ذکر معروف بود اکتفا شده است:
 سوهان: معروف بود
 پاردم: معروف است
 گاه نیز توضیحات مشکلی از خواننده رفع نمی کند:
 خیزدو: خنفاء را گویند
 جله: سماروغ است
 ایون: مهانول
 چاوله: گلی باشد

در بعضی مدخلها نیز از حیث ترتیب ورود لغت و معنی آن بارونه
 عمل شده است:

پاشیدن: یکی از معانی نیاز کردن
 این آشفتنگی در روش تألیف باعث ورود بعضی مدخلهای غیر ضروری
 شده که گاه غلط فاحش و گاه لهجه ای خاص از یک و ازمانند
 شهریور: ماه مهر بود
 شود: به لغت جهردان شد باشد
 از آنچه درباره ویژگیهای نسخه معنای تصحیح گفته شد چنین
 برمی آید که از اشکالات فرهنگ منسوب به قطران می توان مقوله های
 نسبتاً توصیف پذیری به دست داد، که خود در دو مقوله بزرگتر
 قرار می گیرند.

(۱) روشی بی نظمی در ترتیب مدخلها، برآوردن یک واژه در دو
 مدخل، قرار گرفتن اصل واژه و تصحیف شده آن در دو مدخل
 جداگانه.

(۲) محتوایی: تلفظ نادرست، املا نادرست، تصحیف، معنی
 ناقص، معنی نادرست، معنی مبهم، (در یک حوزه معنایی) اکتفا کردن
 به یک یا دو حوزه معنایی، غلط بودن نام سراینده شاهد برآورد نام
 سراینده شاهد توسط نادرست شاهد.

ویژگیهای تصحیح

از میان ویژگیهای پیش گفته آنچه در گروه اول قرار می گیرد اینست
 کم به لحاظ معیارهای روش شناسی کنونی خارج از حوزه اختیارات
 مصحح برای دخل و تصرف است. درباره اشکالات گروه دوم در
 نظر رایج است یکی بازسازی فرهنگ به همان گونه که مصحح در
 دخل و تصرف و تحری تصحیح به شیوه ای که در سطح عال
 برهان اتخاذ کرد و در روش حواشی آن غالب مدخلهای آن فرهنگ
 حاوی اطلاعات مفید و روش شناختی برای آشناده در زمینه های مختلف
 پژوهشهای زبانی است. به نظر می رسد که مصحح روشی میان راه اتخاذ
 کرده است. این روش تا حدودی ادامه روش تصحیح لغت فرس (یا
 همکاری فتح الله مجشایی، ۱۳۶۵) است.

روش تصحیح مبتنی است بر توضیح درباره تحریفها و تصحیفها و
 بدخوانیها و بدنویسها، یادداشتهای ضروری درباره مدخلهایی که نیاز
 به توضیح بیشتر دارند، اعراب گذاری، تصحیح املا و رسم الخط، آوا
 نویسی بعضی واژه ها، تصحیح آیات شاهد از جهت املا و کلمات و اشباع
 وزن آنها، تصحیح نام سراینده، افزودن نام سراینده، افزودن شاهد،
 مقایسه میان بعضی مدخلها با فرهنگهای مشابه، سراسر فرهنگ
 مشحون است از توضیحاتی مفید که مطالعه آنها نه تنها به لحاظ دست
 یابی به صورت صحیح واژه یا معنی مفید است، بلکه نشان دهنده
 فرایندهایی در تصحیف، تحریف و بدنویسی است که خود می تواند

ویکه: وای [بر تو] و طوبی لک
 بعضی مدخلها از راه مقایسه معنای قدیم تر با معنایی که در
 فرهنگهایی چون دهخدا و معین مضبوط است با آنچه امروز از آن مراد
 می کنند و مشغله هایی که بر سر آنها به راه می اندازند امکان گشایش
 جستارهایی جدید در معنی شناسی را در اختیار زبان پژوهان می نهد. از
 آن جمله است: پیراسته، آراسته بود.

در فرهنگ فارسی مکرر سه سالار ترکیباتی یافت می شود که
 امروزه رایج نیستند. اما هم در ترکیب و هم در اشتقاق، گوشه هایی از
 ظرافت واژه سازی در زبان فارسی را به خواننده می نمایانند که دقیقاً
 نقطه مقابل محدودیت بعضی نگرشهای رایج امروزی در واژه سازی
 است. از آن جمله است: شادخواست، خشنده، دیرنده، پرسته. بعضی
 از این ترکیبات راجع تنها در مدخلها، که از واژه های مندرج در معنی
 مدخلها نیز می توان یافت و بعضی از آنها در برابرایی برای واژه های
 بیگانه می توانند نقشی مهم داشته باشند.

ارنج: بندگاه^۱ دست باشد میان ساعد و بازو
 فرهنگ سه سالار برای پژوهندگانی که در زبان فارسی به دنبال
 ویژگیهایی برای اتخاذ جستارهایی متفاوت با انواع رایج است، نکات
 توجه برانگیز بسیار دارد. از جمله برای بعضی مدلولها در مجموع از
 میان مدخلها و معنیها گاه بیش از ده واژه فارسی و غیر فارسی، صحیح
 و مصحح و صریح و کنایی به دست می آید. این نتایج می توانند
 مایه های بسیار برای پژوهشهای زبانی - روان شناختی در حوزه های
 گوناگون آن در اختیار پژوهشگر زبان قرار دهند. از آن جمله است
 لفظهای گوناگون زیر برای رنگین کمان:

قوس و قزح، آفتاداک، آفتاداک، انظلیون (یونانی)، تیرازه، سرکیس،
 سدکیس، ترسه (مصحف نوسه) طاق بهار، کمان ملام، کمر و ستم و رخس.
 قارچ: آگاریس، جله، سماروغ، دیوه، زیوه، کلاه دیوان.

مرغ شب بره، خریبواز، شیبازه، مشکین بر
 طبیعتاً از چنین فرهنگی نباید انتظار هماهنگی با روشهای امروزی
 واژه نگاری داشت و اگر به بعضی ویژگیهای مربوط به بی نظمی
 روش در مضبوط کردن اشاره می شود تنها به لحاظ توصیف بخشی
 از فرهنگ برای آشنایی خواننده است. فرهنگ سه سالار، هم در حوزه
 ترکیب مدخلها هم از جهت چگونگی ارائه و میزان صراحت در معنی و
 ذکر شاهد آشفتنگی بسیار دارد. با آنکه ذیل بعضی مدخلها از ابتدا تعداد
 حوزه های معنایی را مشخص کرده و بعد توضیح داده است، دو مورد
 بعضی دیگر تنها به ذکر یک یا دو معنی اکتفا شده است. در بعضی موارد
 نیز یک مدخل در دو جای مختلف با معنیهای متفاوت آمده است.

مثالها:

کیهان در دو معنای جهان و خداوند در دو مدخل جداگانه ارائه

اساس نتیجه گیریهای زبان شناختی مفیدی باشد. حاشیه بر مدخلهای دهمشت، دیولانخ، درنگ، پایاب، گزاید، پرند، افراه، پدروم، اورنگ، فرهنگ و ... نمونه بسیار اندک از توضیحات مفید برای ارائه صورتی از تصحیح انتقادی است که همه مبین برآیندی از دانش و تجربه و کوشش برای مقایسه، استنتاج، اظهار نظر و دقت توأم با انعطاف است. مدخلهایی چند نیز از لحاظ درج توضیحات ضروری در فرهنگ مدرسه سپهسالار مغفول مانده. پیش آمدن این وضع در فرهنگ معلول همان روش میانه ای است که بیشتر به آن اشاره شد. به نظر می رسد انتخاب یا رد مدخل برای توضیح نیازمند انتخاب ملاکهای تطبیق سادگی و دشواری است و سادگی و دشواری مدخل را در چنین مواردی می توان براساس دو شقیهای از این قبیل معنی کرد که البته نسبی اند: رایج و غیر معمول، امروزی و اورگانیک، زبانی و ادبی، فارسی و غیرفارسی ترکیب و ترکیب مزجی اما انتخابها غالباً بر این نوع ملاکها مبتنی نیست. مثلاً ذیل «کارس نام گیاهی است» و «ورکاک مرغ مودارخوار» و کلباتی از این قبیل و از نوع پرند و گیاه توضیحات گاه زاید داده شده است. حال آنکه مدخلهایی از نوع نمونه های زیر بی توضیح مانده اند:

خبرده: حنفسارا گویند سرگین گردنگ (نوعی سوسک).

جله: سماروع است (نوعی قارچ).

چاوله: گلی باشد (نگس).

ذیل «پریاز» دراز» توضیح داده شده که منظور زمان دراز است. اما «پرنده دواز» توضیح ندارد.

همین طرز مدخلهایی از جهات گوناگون نیازه توضیح داشته اند. عجل صمدی این نیاز عبارتند از: (۱) پرهیز از التباس با معنی امروزی آنچه در فرهنگ مضبوط است. مثال: بستر/ جامه خواب، (۲) ضرورت توضیح درباره معنی اصلی مدخل. مثال: نیم بسمل / کشته (در مقابل مذبوح و سیریده) (۳) ضرورت توضیح درباره معنیهای دیگر واژه که در آن دوره نیز رایج بوده است. مثال: خیر حیرا بی سبب را گویند. گفتنی است که این واژه در همان زمان تألیف و پیش از آن نیز در معنای «خیره» و «حیرت زده» کاربرد داشته است. (۴) نریزیدون معنی در نسخه سنا. مثال: ترنجد، سخت نیک عز هم آورده بود. (۵) توضیح در مورد کاربرد در اثر فشار و یا رنجوری روان در اثر اندوه. مثال دیگر: زوع/ زرفا. حال آنکه زرداب خود نامی است کلی برای ریم زخم، شراب، صغرا، آب سیل و ... اما کاربرد آن بیشتر در معنای مجازی عم و اندوه است. وهو ترکیبهای زوع به دل کسی کردن و زوع خوردن و دل پر زوع داشتن به همین معنی است. پوشکوری می گویند. دلی کو پر از زوع همچوان بود.

و را وصل مشوقه در مان بود در مقابل بعضی مدخلها به نشان پذیرفتن معنی برای آن علامت تعجب آمده است. علامتهای تعجب در واقع جانشین توضیحات ضروری شده اند و این خود جای تعجب دارد:

قهرمان: کار فرما باشد!

و البته که در فرهنگها کار فرما و مشتقات آن چون قهرمانی (کار فرمایی) و قهرمانی کردن (کار فرمایی و فرمانروایی کردن) به همین معنی ضبط شده است.

پالواسه: تاسه بود!

این نیز جای تعجب ندارد. تاسه معنی پالواسه (شکل صحیح پالواسه) است به معنی دانستگی و بی طاقتی و این صورت نوم نیز در فرهنگ، مدخلی جدا دارد و معنی ذکر شماره کامل از مجموع بی و بیست و ستاد می شود.

بعضی اقتضایان نیز به فرهنگ راه یافته که تصحیح نشده است.

از جمله:

برمایه: گاو فریدون بود

برمایه صورتی از ضبط مشهورتر برمایه و برمایون است. نیز به دلیل مشابهتش در توشنار یا برمایه به معنی پر شیر به صورتی نادرست به فرهنگها راه یافته و شاهد نادرستی نیز از فردوسی برایش ذکر کرده اند. یکی گاو برمایه خواهد بود

جهانجوی را پایه خواهد بدن در حالی که برمایه در این بیت همین معنی اخیر و صفی و غیر اسمی را دارد. این اشتباه از لغت فرسی به فرهنگ راه یافته است.^{۱۰} «ابستا» صحف ابراهیم زرتشت معنی شده است. این اشتباه نیز محصول دخاقل شخصیت ابراهیم و زرتشت در فرهنگها و در تاریخ است که سبب شده اوستا را صحف ابراهیم بنامند. در فرهنگ سپهسالار علاوه بر این، نوعی اضافه عجیب نیز ساخته شده: «ابراهیم زرتشت». و مصحح آن را بدون توضیح زها کرده و این در حالی است که برای بعضی اعلام مشهور چون بیژن در حاشیه توضیح داده شده است.

در مجموع، توضیحات بسیار مفید ذیل غالب مدخلها و معانی که بیشتر به بعضی از آنها اشاره شد، معرف نمونه ای از تصحیح دقیق و علمی است و تنها مطالعه مقدمه مقدمه تصحیح که در بردارنده تحلیلی روشنمند از نسخه میناست، برای پی بردن به این ویژگی کافی است. ارائه مثالهای طبقه بندی شده و سازمان یافته از روش تصحیح، استنتاجهای علمی از مقایسه فرهنگ مربوط و فرهنگهای مشابه براساس توضیح وجوه تشابه و تمایز و در نهایت انعطاف در دآوری نهایی همراه با ویژگیهای پیش گفته، نمونه بسیار خوبی از مقدمه های انتقادی ارائه می دهد و این همه در جای خود یادکردنی و ستودنی است.

پانوشته:

۱) کتاب «تاریخ ادبیات و فلسفه» از آبان ۱۳۸۱. صحاح الفری با ذکر فرهنگ نظران به آن اشاره ای دارد. با استناد به قول دکتر دیر ستانی از فرهنگهای فارسی (تهران ۱۳۴۸ صفحه ۸۵) اصالت نظر حساب آن به نظران فارسی پذیرفته آن و تحریری از لغت فرسی می داند.

۲) علامت در نقطه (۱) برای ایجاد فاصله بین مدخل و معنی در این مقاله به کار رفته است.

۳) البته از این نمونه ها در کتابهای تاریخ زبان فارسی فراوان است و نگارنده نیز آنها را از کتبیات خود قلمداد نمی کند، بلکه قصد این است که یک کاربرد مهم این گونه فرهنگهای قدیمی باز نموده شود و پیداست که بخشی از اطلاعات آن کتابهای نیز با مراجعه به همین فرهنگها کسب شده است.

۴) این واژه را فردوسی و دیگران به کار برده اند.

۵) این واژه لقب و ابدان را با هم دارد.

۶) این ترکیبها امروزه با عنوان خلاف قیاس مطروند.

۷) پریمه را دکتر محمد معنی در معنای فیش (Fesh) به کار برده که بسیار مناسبتر از «بادگار» و «شیء محبوب» است.

۸) برابر مناسبی است برای سیناپس (Synapse) و مفصل.

۹) از آواز گردان و باوان تیر

همی چشم خورشید شد خیر خیر (فردوسی)

۱۰) یکی دهخدا ذیل برمایه.